

نقش اشراف در عزل و نصب پادشاهان اشکانی (از برآمدن اشکانیان تا پایان پادشاهی اردوان دوم)

*شهرام جلیلیان

**فرشید نادری

***زهرة تقی پور بیرگانی

چکیده

در دوره اشکانیان، اشراف و بزرگان از ارکان اصلی دستگاه پادشاهی بودند. آنها امتیازهای ویژه‌ای در دربار داشتند و عضو شورای بزرگان یا انجمن‌های سلطنتی بودند که گهگاه به‌گزینش یا خلع پادشاهان می‌پرداختند. اگرچه در سال‌های آغاز شاهنشاهی اشکانی، پادشاهان از حمایت و همکاری اشراف و بزرگان برخوردار بودند و قدرت شاهنشاه به مراتب بر قدرت اشراف و بلندپایگان برتری داشت، اما با گسترش قلمرو اشکانیان و با گشوده شدن سرزمین‌های تازه، اشراف قدرت بیشتری

* استاد گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران، Jalilianshahram@yahoo.com

** استادیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران، Farshid.naderi@yahoo.com

*** کارشناس ارشد تاریخ ایران باستان، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران، (نویسنده مسئول)

Zohrehtaghipour1371@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۷/۱۳ تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۱/۲۳



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies).
This is an Open Access article distributed under the terms of the **Creative Commons Attribution 4.0 International**, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

کسب کردند. افزایش قدرت اشراف باعث شد که در دوران گسیختگی دستگاه پادشاهی، ردپای آنها در برخی شاه‌گزینی‌ها و یا عزل پادشاهان اشکانی دیده شود. سوال اصلی در پژوهش این است که اشراف و بزرگان اشکانی از آغاز فرمانروایی اشکانیان (۲۴۷ پ. م.) تا پایان پادشاهی اردوان دوم (۱۱/۱۰ - ۳۸ م.) چه نقشی در عزل و نصب پادشاهان داشته‌اند؟ این جستار نشان می‌دهد در این برهه از تاریخ اشکانیان، هنگامی که پادشاه نیرومندی بر تخت سلطنت تکیه می‌زد، گزینش ولیعهد به دست خود او انجام می‌گرفت اما در دوره ناتوانی و ضعف دستگاه پادشاهی، زمینه برای مداخله اشراف و انجمن‌های مشورتی در انتخاب یا عزل پادشاه فراهم می‌آمد. در این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و به دستاویز منابع گوناگون به بررسی و تحلیل نقش بزرگان و اشراف در شاه‌گزینی پادشاهان اشکانی از آغاز تا مرگ اردوان دوم پرداخته خواهد شد.

کلید واژه‌ها: اشکانیان، خاندان‌های نژاده، اشراف و بزرگان، عزل و نصب پادشاهان.

۱. مقدمه

گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهند که بزرگان و اشراف پارتی در تاریخ تحولات سیاسی ایران در دوره اشکانیان، نقش ویژه و چشمگیری داشته‌اند. اشکانیان، نخست با یاری پرنی‌ها بر ساتراپی پارت چیره شدند و پس از بیرون راندن سلوکیان و گشودن سرزمین‌های دیگر، شاهنشاهی جدیدی بنیان نهادند. با گسترش قلمرو اشکانیان، به تدریج حضور اشراف و بزرگان در دستگاه اداری آغاز شد. آنها عضو انجمن‌های مشورتی بودند که با گذشت زمان قدرت و نفوذ زیادی در دربار به دست آوردند. اشراف و بلندپایگان، مقام و نفوذشان به حدی رسید که در دوران گسیختگی دستگاه پادشاهی در مسأله جانشینی شاهزادگان اشکانی مداخله می‌کردند و گهگاه نامزدهای خود را به تخت پادشاهی ایران می‌نشانند. نقش آنها در گزینش و خلع پادشاهان دوره‌ای از ستیزها و کشاکش‌ها را در شاهنشاهی اشکانی به وجود آورد.

با وجود پژوهش‌های فراوان درباره تاریخ ایران در دوره اشکانیان، به مسأله نقش اشراف و بزرگان در شاه‌گزینی پادشاهان اشکانی، چندان پرداخته نشده است. پژوهش‌های انجام گرفته درباره تاریخ سیاسی ایران در این دوره، از موضوع نقش اشراف و بزرگان در شاه‌گزینی پادشاهان شتابزده گذشته‌اند. با وجود این، برخی از پژوهشگران غربی همچون کلاوس شیپمان (K. schippmann)، یوزف ولسکی (J. wolski) و ژوزف ویسهوفر (J. wiesehöfer) تنها هنگام گزارش تاریخ سیاسی اشکانیان آگاهی‌هایی کلی درباره خاندان‌های بزرگ، اشراف و نقش آنها در رویدادهای این دوره به دست داده‌اند از سویی دیگر پژوهندگان ایرانی همچون محمدجواد مشکور، عبدالحسین زرین‌کوب در پژوهش‌های خود درباره تاریخ و فرهنگ دوره اشکانیان، گهگاه به طور کلی به اشراف و خاندان‌های بزرگ ایرانی و جایگاه آنها در رویدادهای سیاسی دوره اشکانیان توجه کرده‌اند. گذشته از اینها، میترا مهرآبادی در فصلی از کتاب خود به نام «خاندان‌های حکومتگر ایران باستان»، خاندان‌های هفتگانه ایرانی را در دوره اشکانیان و ساسانیان بررسی کرده است و کوشیده است تا ردپای این خاندان‌ها در تاریخ پارتیان و ساسانیان نشان دهد. همچنین برخی دیگر از پژوهشگران در نوشته‌های خود، اشاره‌های اندکی به این مسأله کرده‌اند. دابرووا در مقاله‌ای با عنوان «اشراف پارتی: موقعیت سیاسی و فعالیت اجتماعی آنان»^۳ به مطالعه نقش اشراف در تحولات سیاسی و اجتماعی دوره اشکانیان پرداخته است و آگاهی‌های اندکی درباره نقش اشراف در شاه‌گزینی پادشاهان به دست می‌دهد. ولسکی در مقالتهای با عنوان «اشراف اشکانی و آغاز فتودالیسم در ایران»^۴ و «نقش اشراف در سازماندهی ارتش اشکانی»^۵ با وجود پرداختن به موضوع اشراف، اشاره‌ای ناچیز به نقش آنها در عزل و نصب پادشاهان می‌کند. محمدتقی ایمان‌پور و نجم‌الدین گیلانی در مقاله‌ای تحت عنوان «نقش خاندان‌های کهن در فراز و فرود سلسله‌های ایران باستان»^۶ به نقش اشراف در تحولات سیاسی شاهنشاهی اشکانی اشاره کرده‌اند. اندک بودن آگاهی‌های کنونی ما درباره نقش اشراف و بزرگان در عزل و نصب پادشاهان اشکانی اهمیت و ضرورت پژوهش درباره این مسأله را دوچندان می‌گرداند. بنابراین، این پژوهش تلاشی است برای پاسخگویی به این پرسش که

نقش اشراف و بزرگان در عزل و نصب پادشاهان از آغاز فرمانروایی اشکانیان (۲۴۷ پ.م.) تا پایان پادشاهی اردوان دوم (در ۱۱/۱۰-۳۸ م.) چگونه بوده است؟ در این پژوهش با روش تو صیفی- تحلیلی و به دستاویز منابع گوناگون به بررسی و تحلیل نقش اشراف در شاه‌گزینی پادشاهان اشکانی پرداخته خواهد شد.

۲. اختیارات و امتیازات اشراف و خاندان‌های نژاده در گستره تاریخ اشکانیان

آگاهی‌های ما درباره اشراف دوره اشکانی نسبت به دوره ساسانیان، بسیار اندک و گنگ است. بخشی از آگاهی‌های ما درباره خاندان‌های اشکانی از طریق پاره‌ای از سنگ‌نوشته‌های بازمانده نخستین پادشاهان ساسانی به دست می‌آید. در دوره اشکانیان چندین خاندان بزرگ در گستره این شاهنشاهی پراکنده بودند. در کتیبه شاپور یکم (۲۷۰-۲۴۰ م.) در کعبه زرتشت در میان فهرست درباریان اردشیر بابکان و شاپور، نام خاندان‌های بزرگ اشکانی همچون وراز، سورن، کارن، مهران، اندیگان و اسپهبد دیده می‌شود که از میان این خاندان‌ها، خاندان کارن، سورن و اسپهبد در زمان اشکانیان گزیده‌تر بودند و خود را از نژاد اشکانیان می‌دیدند و حتی در دوره ساسانیان، واژه پهلُو (پهلوی، پارتی) را به نام خاندانی خود می‌افزودند (عریان ۱۳۸۶: ۳۰؛ فرای ۱۳۸۹: ۳۳۷-۳۳۸؛ برای آگاهی بیشتر بنگرید به: جلیلیان ۱۳۹۷: ۲۰۶). لقب پهلُو در نام این خاندان‌ها نشان می‌دهد که آنها باید از خاندان‌های اصیل اشکانی بوده باشند (کریستن سن ۱۳۷۴: ۱۵۷-۱۵۹).

بزرگان و اشراف‌زادگان در درازای تاریخ اشکانیان امتیازهای ویژه‌ای در دربار داشتند و از جایگاه ویژه‌ای در کشور برخوردار بودند. پاره‌ای از مناصب و پایگاه‌ها به‌طور موروثی به رؤسا یا بزرگان این خاندان‌ها داده می‌شد. چنان‌که خاندان سورن مسئولیت نهادن تاج بر سر شاهنشاه را داشت (Tacitus 2004: 97؛ ولسکی ۱۳۸۴: ۱۰۴؛ ویسهوفر ۱۳۷۸: ۱۷۹). پادشاه در کنار اعطای مناصب و امتیازها به اشراف و بزرگان، وفاداری آنها را می‌خرید. وفاداری و سرسپردگی اشراف و بزرگان به پادشاه ایجاب می‌کرد نه تنها مبالغی به خزانه شاهی بپردازند، بلکه سپاه‌یانی فراهم کنند و در هنگام نیاز در کنار پادشاه با دشمنان او بجنگند (یارشاطر ۱۳۸۹: ۴۶-۴۷).

آگاهیها و گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهند که اقتدار خاندان‌ها در این دوره محدود نبوده است. آنها عضو انجمن‌های مشورتی سلطنتی بودند که شاه را از میان خاندان اشکانی برمی‌گزیدند و از لحاظ نظامی سواره نظام قدرتمندی داشتند که در جنگ‌ها پشتیبانی مؤثر برای پادشاه بودند (بروسیوس ۱۳۸۸: ۱۵۸؛ فرای ۱۳۸۶: ۳۵۵). هر یک از بزرگان در انجمنی که توسط پادشاه تشکیل می‌شد، جایگاه ویژه‌ای داشتند. در دربار ارمنستان که رسوم آنان همانند رسوم دربار اشکانیان و ساسانیان بود، بزرگان دارای نشان ویژه‌ای بودند. آنها تیارها و کمربندهای گوهرنشان بر تن می‌کردند که نشان‌دهنده القاب و افتخاراتی بود که به آنها داده شده بود (لوکونین ۱۳۸۹: ۱۰۱-۱۰۲؛ Gignoux 1993: 359). از پوست‌نوشته شماره ۱۰ دورااروپوس می‌توان تا اندازه زیادی از اختیارات، مناصب و القابی که به خاندان‌های اشرافی اختصاص می‌یافت، آگاهی یابیم. موضوع این پوست‌نوشته، قرارداد وامی است که از این جهت دارای اهمیت می‌باشد که القاب و منزلت اشخاص نامبرده در این قرارداد را بیان می‌کند. در این قرارداد از فردی به نام مانسوس (Manesus) یاد شده است. او بنابر این سند «یکی از بتیسا، آزادان» (اشراف)، «مالیات گیرنده» و «استراتگوس» (فرماندار) بین‌النهرین و پاراپوتامیا و همچنین «آرخوس» (حاکم) اعراب بود. (Harmatta 1957: 44). این القاب و مناصب مختلف، امکان اختیاراتی را نشان می‌دهد که می‌توانست به فردی از خاندان‌های اشرافی اختصاص یابد. اینکه «آزادان» چه کسانی بوده‌اند، چندان شناخته شده نیست. از دیدگاه کریستن سن، آزادان نامی بوده است که آریاییان در برابر بومی‌های ایران برای خود برگزیده‌اند و در دوره اشکانیان به نظر می‌رسد منظور از آزادان همان اشراف و خاندان‌های بزرگ و دیوانیان دستگاه پادشاهی بوده‌اند. گویا در کتیبه‌های فارسی میانه از این گروه با نام «Vazurkān» یاد شده است (کریستن سن ۱۳۷۴: ۱۶۸؛ فرای، ۱۳۸۶: ۲۱۰؛ ویسهوفر ۱۳۷۸: ۱۰۷) که به عقیده لوکونین، این گروه شامل هموندان خاندان‌های هفتگانه، سرکردگان طوایف اشراف، فرمانروایان نیمه‌مستقل استان‌های کوچک و کسانی که در خدمت دولت بودند، می‌شد (لوکونین ۱۳۸۹: ۹۷).

۳. نقش اشراف در عزل و نصب پادشاهان اشکانی

۱،۳ اشراف و بزرگان از برآمدن اشکانیان تا پایان پادشاهی فرهاد چهارم

پس از سقوط شاهنشاهی هخامنشی (۳۳۰ پ. م.) به دست اسکندر مقدونی، تا مدت‌ها ساتراپی پارت تحت فرمانروایی سلوکیان (۳۱۲-۶۴ پ. م.) بود. سرانجام در سال ۲۴۷ پ. م. آرشک توانست سلسله اشکانیان (۲۴۷ پ. م. — ۲۲۴ م.) را در این منطقه پایه‌گذاری کند. اشکانیان از قوم پَرنی و از اتحادیه قبایل داهه بودند که پیش از ورود به ساتراپی پارت، در دشت‌های میان رود جیحون و سیحون سکونت داشتند، اما بعدها در زمانی که داهه‌ها به سوی غرب به ناحیه شرقی دریای مازنداران کوچ کردند، پَرنی‌ها از آن‌ها جدا شدند و به سوی استان پارت آمدند (Lecoq 1986: 151; Deblois & Vogelsang 1993: 581). پس از استقرار قبایل پَرنی در شمال پارت، آرشک در سال ۲۵۰ پ. م. بر استانه‌ی در منطقه اترک دست یافت. کمی بعد احتمالاً در حدود سال ۲۴۷ پ. م. او توسط قبایل و طوایف پَرنی در آساک^۱ به پادشاهی برگزیده شد. همجواری پَرنی‌ها با مرزهای فرمانروایی سلوکیان، تهدیدی برای سلوکیان به شمار می‌آمد و دیرزمانی نگذشت که فرمانروایی آن‌ها در ایران توسط اشکانیان به چالش کشیده شد. آرشک رهبر قبیله پَرنی از وضع شکننده سلوکیان بهره جست و به پارت تاخت و آندراگوراس^۲ ساتراپ پارت و هیرکانیا را به قتل رساند (Frye 1985: 26؛ شپیمان ۱۳۸۴: ۲۶؛ ولسکی ۱۳۸۳: ۵۰-۵۲). به گزارش آریان، آرشک و تیرداد به همراه پنج بزرگ‌زاده، آندراگوراس را شکست دادند و آرشک را به پادشاهی رساندند (ویسهوفر ۱۳۷۸: ۱۷۰؛ Neusner 1963: 44). او با تصرف پارت و نواحی غرب این ایالت به سوی هیرکانیا پیشروی کرد. ژوستین یادآور می‌شود که فتح هیرکانی به دست آرشک، پس از شکست و قتل آندراگوراس بوده است (Justin 1994: 260). فتح دو ایالت پارت و هیرکانیا یک دستاورد نظامی بزرگ برای رهبر قبیله پَرنی بود. قدرت اشکانیان در آغاز یک قدرت جمعی متکی به نیروهای قبیله‌ای بود که با گذشت زمان و پس از فتوحات اولیه اشکانیان، در قالب خاندان‌های قبیله‌ای در ساختار سیاسی فرمانروایی

اشکانیان جای گرفت و چارچوب اشرافیت وسیع بعدی اشکانیان را به وجود آورد (Wolski 1981: 106).

گستره حکومت تازه‌ایی که به وسیله آرشک بنیان نهاده شد، بعدها در دوره جانشینان او پهناورتر شد. پس از مرگ آرشک در سال ۲۱۷ پ. م. پسرش آرشک دوم به پادشاهی رسید. در شاهنشاهی اشکانی بنا به رسم قبیله‌ای، مقام پادشاهی به پسر ارشد می‌رسید، اما برخی شواهد تاریخی نشان‌دهنده اعمال نفوذ شاه و نادیده انگاشتن سنت‌های قبیله‌ای است. همچنانکه ژوستن از تصمیم فرهاد یکم (۱۷۱-۱۷۶ پ. م.) در کنار نهادن سنت ارشدزادگی و انتخاب برادر کوچکش مهرداد به ولیعهدی گزارش می‌دهد (Justin 1994: 257; Schippmann 1986a: 533).

با پادشاهی مهرداد یکم (۱۳۹/۱۳۸ — ۱۷۱ پ. م.) دوره مهمی در تاریخ اشکانیان آغاز شد. شاهنشاهی اشکانی تحت فرمانروایی مهرداد یکم، جنگی را در دو جبهه شرق و غرب آغاز کرد. او نخستین لشکرکشی خود را علیه پادشاهی یونانی — باختری انجام داد و آنگاه ایالت ماد را که راه دسترسی به میانرودان را هموار می‌کرد، تصرف کرد (شیپمان ۱۳۸۴: ۳۳؛ ولسکی ۱۳۸۳: ۹۴-۹۳). مهرداد توانست با نبردهای متعدد و با کمک خاندان‌های بزرگ و سازماندهی نیروهای نظامی، قلمرو اشکانیان را به وسعت یک امپراتوری برساند (ولسکی ۱۳۸۳: ۹۷؛ 54: Dabrowa 2013). با گسترش قلمرو اشکانیان، دستگاه پادشاهی ناگزیر بود برای اداره سازمان‌ها و نهادهای متعدد، اشراف و بزرگان را به کار گیرد (Dabrowa 2013: 54). از این هنگام، حضور اشراف و بزرگان در دستگاه فرمانروایی اشکانیان بیشتر شد و به تدریج قدرت و نفوذ خود را در دربار گسترش دادند و در جریان فتوحات پارتیان، املاک وسیعی را به دست آوردند.

با مرگ مهرداد یکم، پسرش فرهاد دوم (۱۳۹-۱۲۸ پ. م.) پادشاه شد. او جوان‌تر از آن بود که خود را به سرداران و بزرگانی که پدرش را در جنگ‌ها همراهی کرده بود، تحمیل کند. به همین دلیل، مادرش رینو که از زنان نیرومند سلطنتی بود با حمایت اشراف، چندی در مقام نایب‌السلطنه زمام امور را دست گرفت (دوبواز ۱۳۴۲: ۲۰؛ برای آگاهی بیشتر

بنگرید به: خان مرادی ۱۳۹۶: ۶۳). بعد از فرهاد دوم بر بنیاد سنت قبیله‌ای، عموی کهنسال او، اردوان یکم (۱۲۸-۱۲۴ پ.م.) را به شاهی نشانند. اردوان نیز پس از مدت کوتاهی، در جنگ با سکاها کشته شد (Justin 1994: 258; Schippmann 1986 b: 647).

مهرداد دوم (۸۸/۸۷-۱۲۴/۱۲۳ پ.م.) جانشین اردوان، پادشاهی خود را با گرفتاری‌هایی که در شرق و غرب روی داده بود، آغاز کرد. او توانست بخش وسیعی از میانرودان شمالی را ضمیمه امپراتوری خویش کند و سلطه خود را بر ارمنستان گسترش دهد (شیپمان ۱۳۸۴: ۳۸؛ ولسکی ۱۳۸۳: ۱۰۲-۱۰۳). شاهنشاه اشکانی توانست در دوران پادشاهی خود اشراف و خاندان‌های بزرگ ایرانی را جذب سلسله اشکانی کند و از نیروی نظامی و فنون جنگی این خاندان‌ها استفاده کند. در دوران فرمانروایی مهرداد، سکاها یکی که خاندان سورن بر آنها فرمان می‌راندند به‌عنوان دولتی دست‌نشانده به مدار نفوذ اشکانیان پیوستند. از آن پس بود که نماینده‌ای از خاندان سورن این افتخار را داشت که بر سر شاهنشاه تاج بگذارد. علت واگذاری این امتیاز به خاندان سورن آشکار نیست، اما این فرضیه مطرح است که شاید لشکرکشی مهرداد دوم علیه سکاها در سکستان از پیروزی کاملی برخوردار نشده است. به همین دلیل، مهرداد ناگزیر شده در برابر قبولاندن حاکمیت اشکانیان، شرایط سکاها را بپذیرد و شاید یکی از این شرایط، حق ویژه اعضای خاندان سورن در تاجگذاری بر سر شاهنشاه اشکانی بوده است. احتمالاً سکاها متعهد شده بودند به شاهان اشکانی کمک نظامی کنند به شرط آنکه فرماندهی سپاه با فرمانده آنها از خاندان سورن باشد (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۱۴).

در پایان پادشاهی مهرداد دوم، برای نخستین بار تنش‌هایی بین شاهنشاه و اشراف به‌وجود آمد که به سستی‌های داخلی و پیدایش مدعیان تاج و تخت انجامید. خاندان‌های بزرگ ایرانی با نیروی جنگی ویژه و مستقل خود، از نامزدهای مورد نظر خود برای رسیدن به پادشاهی حمایت می‌کردند (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۰۹؛ Schippmann 1986a: 260). با وجود اینکه تا پیش از افول پادشاهی مهرداد دوم و در اوج قدرت اشکانیان دو عامل اصلی حکومت یعنی پادشاهی و اشرافیت در همکاری با یکدیگر بودند (Wolski 1967: 139) و قدرت شاهنشاه به مراتب بر قدرت اشراف و بلندپایگان برتری داشت، اما پس از گسترش

قلمرو امپراتوری و به دنبال فتوحاتی که در غرب انجام شد، اشراف به زمین‌های وسیعی دست یافتند که به‌عنوان پاداش در برابر خدمات جنگی از شاهنشاه دریافت می‌کردند و این موضوع باعث افزایش قدرت و ثروت در بین این گروه‌ها شد (شیپمان ۱۳۸۴: ۱۰۴؛ Wolski 1967: 139-140). با افزایش قدرت اشراف، رابطه آنها با پادشاهان دگرگون شد چنانکه دوبواز می‌گوید:

زمانی دراز قبل از تاریخ میلادی قدرت مطلقه شخص شاهنشاه مافوق همه بوده است، لیکن بعد از آن دوره زمانی رسیده که اشراف و نجبا در کشور ریشه دوانیده و ثروت و قوت بسیاری به دست آوردند و رفته‌رفته اختیارات بیشتری حاصل کردند، سرکشی آنها از اطاعت شاه غالباً ادواری از تزاحم و کشمکش را فراهم می‌ساخت (دوبواز ۱۳۴۲: ک). گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهند که ستیزها و کشاکش‌های میان شاهنشاه و اشراف که گهگاه به سوی یکی از طرفین تمام می‌شد، به شخصیت هر پادشاه، قدرت تحت اختیار وی و جاه‌طلبی اعضای خاندان شاهی بستگی داشت (Wiesehöfer 1996: 61). پادشاهان نیرومندی چون مهرداد یکم و مهرداد دوم به‌علت توانمندی و پیروزی‌های خود، بر جامعه و اشراف نفوذ زیادی داشتند و اشراف و بزرگان مطیع و سرسپرده آنها بودند (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۲۸). با مرگ مهرداد دوم، شاهنشاهی اشکانی با کشاکش‌ها و آشوب‌های بسیاری مواجه شد و نقش اشراف و انجمن‌های بزرگان در گزینش شاه و یا خلع وی از پادشاهی پررنگ‌تر شد.

پاره‌ای از گزارش‌های تاریخی آگاهی‌هایی درباره نقش اشراف و بزرگان در شاه‌گزینی‌ها به دست می‌دهند. ویدن‌گرن با استفاده از محیط اشکانی داستان فراخوان مجلسی از سوی رستم به‌منظور عزل ویشناسپ شاه، اینگونه نتیجه می‌گیرد که احتمالاً در دوره اشکانی نیز چنین مجلسی با قدرت برکناری و گزینش شاه وجود داشته است (ویدن‌گرن ۱۳۹۱: ۵۸؛ برای آگاهی بیشتر بنگرید به: نادری ۱۳۹۷: ۱۱۳). استرابو نیز از انتخاب شاه توسط اشراف و انجمن‌های مشورتی یاد می‌کند. به‌گفته او، شورای اشکانیان از دو گروه «خویشاوندان

شاه» و «خردمندان و مغان» تشکیل می شد و پادشاه از سوی این دو گروه منصوب می شد (Strabo 1928: 257).

ژوستن نیز در روایتی از عزل مهرداد سوم و به تخت نشاندن اُرد توسط شورای بزرگان سخن می گوید (Justin 1994: 277). از سوی دیگر، ویدن گرن با بررسی نظام ولیعهدی در ایران اشکانی به این نتیجه می رسد که در این دوره، سلطنت انتخابی بوده است و احتمالاً همیشه چنین بوده است که پادشاهی نیرومند می توانست نامزد محبوب خود را برای جانشینی به تأیید انجمن گزینشی برساند (ویدن گرن ۱۳۹۱: ۵۶). همچنین نشانه هایی مبنی بر اعمال نفوذ شاه و نادیده انگاشتن سنت های کهن در منابع وجود دارد، چنانکه فرهاد یکم پیش از مرگش، به جای پسران خود، برادرش مهرداد را به جانشینی برگزید (Justin 1994: 527).

در سال های پایانی پادشاهی مهرداد دوم، شخصی به نام گودرز (۸۰-۹۱/۹۰ پ. م.) در بابل به حکومت رسید. مهرداد آن سال ها را در شرق سپری می کرد و گودرز از مشکلات شاهنشاهی اشکانی استفاده کرد و تخت پادشاهی را غصب کرد. سکه ها و اسناد تاریخی گواهی می دهند که گودرز به حکومت نواحی غربی منصوب شده بود و خود را «شاه شاهان» نامیده بود (شیمان ۱۳۸۴: ۴۰-۴۱؛ ولسکی ۱۳۸۳: ۱۱۰؛ دوبواز ۱۳۴۲: ۷۳). او تا حدود سال ۸۰ پ. م. بر بابل فرمانروایی داشت تا اینکه پادشاهی جدید به نام اُردس در اسناد بابلی ظاهر می شود. از این پس، دیگر نام گودرز در منابع دیده نمی شود. اُردس نیز مدت کوتاهی پادشاه بود و سرانجام نمایندگانی از سوی انجمن بزرگان و اشراف پیش سیناتروک (۷۱/۷۵-۷۸/۷۷ پ. م.) برادر کوچک تر مهرداد دوم رفتند که در میان سکاها زندگی می کرد و او را به پادشاهی برگزیدند. در زمان اشکانیان، خاندان سورن که در سیستان مستقر بودند، توانستند نسبت به دیگر خاندان ها، قدرت و امتیازهای بیشتری به دست بیاورند. چنانکه گفته شد، این خاندان امتیاز حق گذاشتن تاج بر سر پادشاه را داشتند و از قدرت نظامی بسیار زیادی برخوردار بودند. به نظر می رسد از زمان مهرداد دوم، سکاها بی که خاندان سورن بر آنها حکمرانی داشتند به عنوان دولتی دست نشانده، تحت

فرمان اشکانیان قرار گرفتند (شیپمان ۱۳۸۴؛ ولسکی ۱۳۸۳: ۱۳۹-۱۴۰؛ دوبواز ۱۳۴۲: ۳۷). از این زمان به بعد، نفوذ خاندان سورن در دربار پارتیان بیشتر شد. دعوت سیناتروک از میان سکاها و بر تخت نشستن او، نمایانگر پیوند او با دودمان اشکانی و نشان‌دهنده نفوذ خاندان سورن در شاه‌گزینی پادشاهان پارتی است.

در هنگام به سلطنت رسیدن فرهاد سوم (۵۸/۵۷-۷۱/۷۵ پ.م.) پس از پدرش سیناتروک، شاهنشاهی اشکانی هنوز در بحران بعد از مرگ مهرداد دوم قرار داشت. او پس از چندی توسط دو پسرش ارد دوم (۳۹-۵۸/۵۷ پ.م.) و مهرداد سوم به قتل رسید (Caussius 1957: 388؛ ولسکی ۱۳۸۳: ۱۴۳-۱۴۴؛ شیپمان ۱۳۸۴: ۴۲-۴۳). مرگ فرهاد به دست پسرانش بر تاریخ اشکانیان تأثیر نامطلوبی گذاشت، چراکه درگیری‌های دودمانی و آرزوی کسب قدرت، پیوسته اشراف و خاندان‌های بزرگ را وسوسه می‌کرد و بر آشفته‌گی شاهنشاهی می‌افزود و اجازه نمی‌داد این پادشاهی تمام نیروی خود را برای ایجاد سلطنتی مستحکم فراهم آورد (ولسکی ۱۳۸۴: ۱۴۴). با مرگ فرهاد، ارد دوم و مهرداد سوم بلافاصله بر سر تاج و تخت با یکدیگر به جنگ و ستیزه پرداختند و سرانجام ارد به تخت شهریاری پارتیان نشست و برادر او مهرداد فرمانروای ماد شد (Caussius 1957: 340). با این همه با اطمینان نمی‌توان بیان کرد که کدام یک از این دو، جانشین مستقیم فرهاد شده‌اند؛ شاید مهرداد چندی جانشین پدرش شده است و بعد از مدتی ارد او را از تخت رانده باشد. به گزارش ژوستن، انجمن بزرگان به دلیل رفتار ستمگرانه مهرداد، وی را عزل کردند و ارد دوم را به تخت سلطنت نشانندند (Justin 1994: 260). این گزارش نشان می‌دهد در دوران آشفته‌گی پس از مرگ مهرداد دوم، می‌توان ردپای اشراف را در برخی کشاکش‌ها و شاه‌گزینی‌ها دید. به نظر می‌رسد از این زمان بود که به دلیل اختلاف بر سر جانشینی مهرداد سوم و ارد دوم، میان اشراف و بزرگان تنش‌هایی به وجود آمد و دودستگی میان آنها روی داد. با وجود این، گروهی از اشراف با مهرداد به سازش رسیدند. مهرداد با کمک آنها به روم متوسل شد (Dabrowa 2013: 59) و با درخواست کمک از گایوس حاکم سوریه، در اندیشه جنگ با ارد برآمد. با رد درخواست مهرداد از سوی رومیان، او

توانست بابل و سلوکیه را فتح کند و آن شهرها را از گماشتگان ارد باز ستاند (پلوتارک ۱۳۴۶: ۷۷-۷۵؛ بیوار ۱۳۸۹: ۱۲۰؛ شیپمان ۱۳۸۴: ۴۴؛ دوبواز ۱۳۴۲: ۵۸). دیری نگذشت که سورنا یکی از اشرافزادگان اشکانی که به گزارش پلوتارک «مردی از طبقه پست و عادی نبود بلکه بعد از پادشاه از معتبرترین خاندانهای پارت و در ثروت و کفایت و حُسن شهرت شهره آفاق و در دلاوری و شجاعت اول مرد زمان خود بود...» (پلوتارک ۱۳۴۶: ۷۶). به یاری ارد آمد و مهرداد را شکست داد و شهر سلوکیه را به تصرف درآورد. شاهنشاه اشکانی با کمک اشراف توانست بار دیگر به تخت شهریاری دست یابد. او در دوره فرمانروایی خود نیز از همراهی اشراف برخوردار بود و پیش از آنکه از سلطنت کناره‌گیری کند، بزرگ‌ترین پسرش، فرهاد چهارم (۴۰-۲۳ پ.م.) را به پادشاهی برگزید. فرهاد برای تثبیت موقعیت خود، پدر و همه برادران خود را کشت و برای اینکه بزرگان کسی را نیابند که بر تخت بنشانند، یکی از پسران خود را هم کشت (Caussius 1957: 389; Justin 1994: 264). این رخدادها نشان‌دهنده ترس شهریار اشکانی از اشرافیتی است که نمی‌توانست نفوذ و قدرت آنان را نادیده بگیرد. رفتار فرهاد باعث وحشت و ترس اشراف و بزرگان گردید و در نتیجه برخی از آنها به روم پناه بردند. مونه‌زس (Monaces) یکی از اشرافزادگانی است که ثروت و نفوذ چشمگیری میان بزرگان و نجیب‌زادگان داشت و به آنتوان امپراتور روم پناهنده شد (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۲۰؛ شیپمان ۱۳۸۴: ۵۱؛ Caussius 1957: 389; Dabrowa 2013: 57). مونه‌زس به آنتوان پیشنهاد داد اگر رومی‌ها او را همراهی کنند، به آسانی می‌تواند قلمرو اشکانیان را برای او مسخر سازد و آنتوان نیز چون در خیال حمله به ایران بود، از این پیشنهاد استقبال کرد. با آغاز لشکرکشی آنتوان به سوی ایران، اشراف‌زاده اشکانی ناگهان تغییر موضع داد و با شاهنشاه به سازش رسید. احتمالاً وی از سوی فرهاد پیشنهاد و سوسه‌کننده‌ای مبنی بر دست یافتن به منصب و درجه مهم نظامی دریافت کرده بود (Dabrowa 2013: 57). سرانجام در نبردی که در سال ۳۶ پ.م. میان اشکانیان و رومیان رخ داد به شکست رومیان انجامید. پس از پیروزی در این نبرد، بر سر تقسیم غنائم میان اشراف و شاهنشاه کشاکش به وجود آمد و بار دیگر اشراف و بلندپایگان

اشکانی، آنتوان را برانگیختند تا لشکرکشی دیگری علیه اشکانیان انجام دهد. آنتوان که مشغول نبرد با آگستوس بود مجالی برای لشکرکشی دوباره به سرزمین پارت نداشت و در سال ۳۱ م. در نبرد با آگوستوس شکست خورد و کشته شد (شیپمان ۱۳۸۴: ۵۳؛ Caussius 1957: 389; Dabrowa 2013: 57).

با شکست آنتوان در برابر آگوستوس، تحولاتی در اوضاع داخلی روم به وجود آمد. دوره جمهوری در روم به پایان رسید و عصر امپراتوری آغاز شده بود و اکتاویانوس مشهور به امپراتور آگوستوس به سلطنت رسید. آگوست برخلاف امپراتوران پیشین روم، سیاست خود را در برابر شاهنشاهی اشکانی تغییر داد و به جای نبرد با پارتیان، تلاش کرد به راه دیپلماسی متوسل شد (ویسهوفر ۱۳۸۸: ۸۹). از این زمان به بعد نه تنها آگوستوس، بلکه دیگر امپراتوران روم به دستاویز مهمی برای دخالت در دربار اشکانیان دست یافتند و آن حمایت از اشراف و بزرگان در فرمانروایی اشکانی بود و از این راه می توانستند از مدعیان متعدد تاج و تخت حمایت کنند. از سوی دیگر در این دوره، ستیزها و کشاکش های میان شاهنشاه و اشراف تا جایی پیش رفت که اشراف برای اظهار مخالفت با پادشاه، از افراد مورد تمایل خود به عنوان مدعی تاج و تخت حمایت می کردند و رومیان نیز فرصت را غنیمت شمردند تا اشراف را در این امر پشتیبانی کنند. در سال ۳۲ یا ۳۱ پ. م. تیرداد یکم با حمایت اشراف علیه فرهاد چهارم شورش کرد. اگرچه شاهنشاه اشکانی توانست با کمک سکاها هماوردها را شکست دهد، اما تیرداد با گروگان گرفتن پسر کوچک فرهاد به قلمرو رومی ها در سوریه پناه برد. فرهاد تلاش کرد امپراتور روم را ترغیب به بازگرداندن تیرداد و پسرش به ایران کند. پس از کوشش های فراوان، آگوست تنها با بازگشت پسر فرهاد چهارم موافقت کرد و از فرستادن تیرداد خودداری کرد (Dabrowa 2013: 58؛ شیپمان ۱۳۸۴: ۵۱؛ ولسکی ۱۳۸۳: ۱۶۵). تیرداد بار دیگر در سال ۲۶ پ. م. به میانرودان آمد. پادشاه اشکانی بدون اینکه مقاومتی در برابر تیرداد انجام دهد راه فرار در پیش گرفت. تیرداد نیز مدت زمان زیادی در میانرودان باقی نماند و دوباره به روم گریخت و فرهاد یکبار دیگر توانست بر تخت شاهی پارتیان تکیه زند (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۶۴؛ شیپمان ۱۳۸۴: ۵۳؛ دوبواز ۱۳۴۲: ۱۱۶). این

رقابت‌ها پیش درآمد دوره‌ای طولانی از ستیزهای خانگی در میان پادشاهان اشکانی شد. امپراتور آگوست که از اوضاع داخلی شاهنشاهی اشکانی شناخت کافی داشت و در جریان حمایت از تیرداد برای رساندن او به تاج و تخت ناکام مانده بود، درصدد بود به وسیله کنیزی به نام موزا به دربار اشکانیان رخنه کند (Strugnell 2008: 283). به گزارش فلاویوس، آگوست برای استحکام روابط خود با فرهاد چهارم، هدایای بسیاری از جمله کنیزی به نام موزا را به دربار وی فرستاد. شهریار اشکانی، موزا را پس از به دنیا آوردن پسری به نام فرهادک به عنوان ملکه برگزید (Josephus 1934: 634-635).

موزا از علاقه و شیفتگی فرمانروای اشکانی به خود همچون ابزاری برای رسیدن به قدرت استفاده کرد و توانست نفوذ زیادی در دربار و در بین اشراف و بلندپایگان به دست آورد. موزا، فرهاد را بر آن داشت تا چهار پسرش را به نشانه وفاداری خود به روم بفرستد (کالج ۱۳۸۸: ۴۲؛ Josephus 1934: 635؛ Shaki 1991: 653; Strugnell 2008: 283-284). به گزارش ژوستین، فرزندان فرهاد چهارم به‌عنوان گروگان به روم فرستاده شده‌اند (Justin 1994: 256)، اما تاسیتوس برخلاف ژوستین بیان می‌کند که فرهاد برای تحکیم دوستی خود با آگوستوس و به‌دلیل اعتماد نداشتن به هم‌میهانش، پسران خود - وئن، سراسپادان، فرهاد و رُداسب - را به همراه دو تن از همسران آنها به دربار آگوست فرستاد (Tacitus 2004: 42)؛ ویسپور ۱۳۸۸: ۸۷؛ شیپمان ۱۳۸۴: ۵۵؛ ولسکی ۱۳۸۳: ۱۶۷). شاید بتوان این کار شاهنشاه را سیاستی برای کاستن از قدرت اشراف دانست. او برای آنکه دست اشراف را در مسئله جانشینی کوتاه گرداند پسران خود را نزد امپراتور روم فرستاد، اما این سیاست فرهاد نه تنها مفید واقع نشد، بلکه راه را برای مداخله بیشتر اشراف باز کرد چرا که تحولات آینده نشان داد اشراف و بزرگان به راحتی می‌توانستند با درخواست از امپراتوری روم مبنی بر فرستادن یکی از شاهزادگان، در مسئله جانشینی دخالت کنند.

سرانجام در سال دوم پیش از میلاد، موزا آخرین گام را برای به‌دست آوردن تاج و تخت پادشاهی برداشت و فرهاد چهارم را با زهر مسموم کرد تا پسرش فرهاد پنجم (۲/۳ - ۴ م.) ملقب به فرهادک به پادشاهی دست یابد (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۶۷؛ شیپمان ۱۳۸۴: ۵۵-۵۶؛

دوبواز ۱۳۴۲: ۱۲۵). کایوس از فرماندهان امپراتور اکتاویوس آگوست دربارهٔ مسئلهٔ ارمنستان با فرهاد پنجم وارد مذاکره شد. پس از گفت‌وگوها توافق شد که رومی‌ها فرهاد را در مقام فرمانروای مستقل به رسمیت شناسند و فرهاد نیز از مداخله در ارمنستان و تقاضای تحویل برادرانش که در روم زندگی می‌کردند، خودداری ورزد (ویسهوفر ۱۳۸۸: ۸۹؛ شیپمان ۱۳۸۴: ۸۹؛ دوبواز ۱۳۴۲: ۱۲۶-۱۲۷). دیری نگذشت که اشراف و نجیب‌زادگان علیه فرهاد شورش کردند و شاهنشاه را به سبب واگذاری ارمنستان به روم، پدرکشی و بی‌توجهی به سنت‌های ایرانی از پادشاهی خلع کردند. فرهاد به سوریه گریخت و در آنجا درگذشت (گوتشمید ۱۳۷۹: ۱۷۹؛ ولسکی ۱۳۸۳: ۱۶۷؛ Schippmann 1986a: 529). سپس بزرگان ایرانی همداستان با هم، اُرد سوم (۴-۶ م.) را به پادشاهی برگزیدند اما این بار نیز به بهانهٔ خشونت و سنگدلی، او را از سلطنت کنار گذاشتند و از پای درآوردند (گوتشمید ۱۳۷۹: ۱۶۷؛ شیپمان ۱۳۸۴: ۵۷).

۱.۳ شاهزادگان اشکانی در دربار روم

در میان ستیزه‌جویی شاهزادگان و کشاکش‌های داخلی بعد از مرگ فرهاد چهارم و جانشینان او، گروهی از اشراف و بلندپایگان به دربار امپراتور آگوست رفتند و خواستار بازگشت وُتن به دربار اشکانیان شدند. از این پس، روم به راحتی می‌توانست در ازای درخواست اشراف، هر کدام از این شاهزادگان را برای ستیزهای جانشینی به قلمرو اشکانیان بفرستد. امپراتور روم که درخواست اشراف اشکانی را افتخاری بزرگ برای خود می‌دانست، وُتن را به همراه اموال زیادی به ایران فرستاد (Dabrowa 2017: 173 ; Tacitus 2004:42). وُتن به‌دلیل زندگی در روم با آیین‌ها و سنت‌های ایرانی آشنا نبود و بیزاری او از سنت‌ها و جشن‌های ایرانی و علاقه نداشتن به شکار و اسب سواری که برای پادشاهان و اشراف اشکانی اهمیت داشت، باعث بیزاری و ناخشنودی بزرگان شد و او را از پادشاهی برکنار کردند (Tacitus 2004: 42; Dabrowa 2017: 173؛ ویسهوفر ۱۳۸۹: ۸۹). اشراف و بزرگان با وجود پذیرش حق فرمانروایی اشکانیان، خواهان فرمانروایی علاقمند و آگاه به

سنت‌های ایرانی بودند و اگر پادشاه به این سنت‌ها علاقه‌ای نشان نمی‌داد، ستیزها و تنش‌هایی میان اشراف و شاهنشاه روی می‌داد (Wiesehöfer 1996: 58).

۲،۱،۳ جناح ملی‌گرای اشراف اشکانی و اردوان دوم

اشراف پارتی اردوان دوم (۳۸ — ۱۱/۱۰ م.) را که در میان داهه‌ها بزرگ شده و فرمانروای ماد آتروپاتن بود به پادشاهی برگزیدند. به باور شیپمان، اردوان را «جناح ملی‌گرای اشراف پارت» به تخت نشانده‌اند. (شیپمان ۱۳۸۴: ۵۷). با این همه، تا سیتوس گزارش می‌دهد که یک گروه از اشراف اشکانی با وُئن به سازش رسیدند و فرمانبردار او شدند (Tacitus 2004: 43). به هر حال، دودستگی میان اشراف که از زمان اختلاف بر سر جانشینی مهرداد سوم و اردوان دوم به وجود آمده بود، در زمان گزینش اردوان به پادشاهی همچنان تداوم داشت. عده‌ای هوادار اشکانیان بودند و برخی دیگر که با رومیان در ارتباط بودند در تضعیف شاهنشاهی اشکانی می‌کوشیدند (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۶۹). به نظر می‌رسد ورود روم به ستیزهای داخلی اشکانیان عامل مؤثری در ایجاد این دودستگی اشراف بوده است. اردوان در نخستین رویارویی با وُئن شکست خورد، اما بار دیگر نیروهایش را فراهم آورد و وُئن را شکست داد. در سال ۱۲ م. اردوان در تیسفون به پادشاهی رسید و وُئن نیز به ارمنستان گریخت و تاج و تخت ارمنستان را به دست آورد (Schippmann 1986 b: 647; Tacitus 2004: 43; Dabrtowa 2017: 173). شهریار اشکانی پس از پیروزی بر هم‌اوردش، به تحکیم فرمانروایی خود پرداخت. او توانست سلسله‌های محلی در ماد آتروپات، خاراکس، پارس و الیمایی را به زیر سلطه خود درآورد و این سرزمین‌ها را به شاهک‌نشین‌های دست‌نشانده اشکانیان تبدیل کند (شیپمان ۱۳۸۴: ۸۵؛ دیاکونف ۱۳۷۸: ۱۳۰). اردوان که با کمک اشراف به سلطنت دست یافته بود، با آگاهی از نیرومندی بزرگان شاه‌گزین، از آغاز فرمانروایی خود کوشید تا قدرت اشراف را کاهش دهد. او برای رسیدن به این هدف، سربازان مزدور فراوانی را استخدام کرد تا بتواند تعادلی در مقابل قدرت بزرگان و اشراف به وجود آورد (Wolski 1965: 107-108). از سوی دیگر اردوان با برنامه احیای سنت‌های هخامنشی و ایران‌گرایی، به دنبال جذب خاندان‌های اشرافی به گرد

اشکانیان بود تا آنها را با سیاست‌های خود همسو گردانند. ولسکی با گردآوری نشانه‌هایی از برنامه ایران‌گرایانه اشکانیان تلاش می‌کند پابندی آنان را به سنت‌های هخامنشی و ملی ایرانی به اثبات رساند. او با ارائه شواهدی همچون شمایل شرقی برخی سکه‌های پادشاهان اشکانی و تمایز آنها با سکه‌های سلوکی، استفاده از لقب شاهنشاه و کاربرد زبان آرامی در مدارک نسا و موارد متنوع دیگر، از تلاش اشکانیان برای نزدیک شدن به سنت‌های کهن ایرانی، به ویژه سنت‌های هخامنشیان یاد می‌کند (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۲۰-۱۲۴؛ برای آگاهی بیشتر بنگرید به: زرین کوب و نادری ۱۳۹۳: ۴۸). می‌توان اردوان دوم را که از سرزمین هیرکانیا برخاسته بود و هواخواهانی از جناح ملی‌گرای اشراف اشکانی داشت، به عنوان نماینده واکنش ایرانیان در برابر وثن رومی مآب شناخت که به دنبال احیای سنت‌های کهن ایرانی بودند (شکوری فر و نصرالله‌زاده ۱۳۹۵: ۳۶). او برای آنکه اشراف مخالف خود را از انتخاب نامزدی دیگر برای تاج و تخت بازدارد، فرمان داد تا بیشتر خویشاوندان و حتی کودکان دربارش را به قتل برسانند (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۷۵-۱۷۸). با این همه، رخدادهایی که در دوره پادشاهی اردوان اتفاق افتاد و شورش‌های اشراف علیه او، نشان می‌دهند که سیاست‌های او برای کاهش قدرت اشراف، راه‌گشا نبوده است.

در سال ۳۵ میلادی، اردوان پس از مرگ زنون پادشاه ارمنستان، فرصت را مناسب دید تا پسرش آر شک را به پادشاهی ارمنستان بنشانند. او در نامه‌ای به امپراتور تیبریوس خود را وارث سرزمین‌های هخامنشیان و سلوکیان معرفی کرد^۱ و رومیان را تهدید به تصرف این سرزمین‌ها کرد. همچنین او خواستار بازگرداندن اموال و خزائن وثن شد که در شام و کیلیکیه به جای مانده بود (Tacitus 2004: 183-184؛ Cassius 1957: 181؛ ویسهوفر ۱۳۸۸: ۹۳). اشراف و بلندپایگان که از افزایش قدرت اردوان دوم احساس خطر می‌کردند با تیبریوس وارد مذاکره شدند. سینک (Sinc) و آبدوس (Abdus) از اشراف‌زادگانی بودند که در رأس گروهی از اشراف پارتی پنهانی وارد روم شدند و از امپراتور تیبریوس خواستند که فرهاد پسر فرهاد چهارم را برای پادشاهی به تختگاه اشکانیان بفرستد.

اردوان با آگاه شدن از فعالیت‌های سینک و آبدوس، آنها را به یک مهمانی دعوت کرد تا به دسیسه‌چینی اشراف پایان بخشد. او آبدوس را با زهر کشت و سپس سینک را با هدایا و مقام‌های مختلف در باری از توطئه علیه خود بازداشت (Dabrowa 2017: 175; Cassius 1957: 251; Tacitus 2004: 181-183; Tacitus 2004: 183-184). امپراتور روم به درخواست اشراف، فرهاد را با عنوان پادشاه هم‌اورد اردوان روانه ایران کرد، اما فرهاد در راه بازگشت در سوریه درگذشت. این بار تیریوس، تیرداد شاهزاده دیگری که از نژاد اشکانیان بود را برای دستیابی به پادشاهی فرستاد. اردوان که فرمانروایی خود را در خطر می‌دید، ناگزیر به سوی داهه‌ها گریخت. از سوی دیگر، اشراف از جمله ارنوس پادس (Ornospades) که تبعیت رومی داشت به همراه سیناسس (Sinnaces) و آبداس (Abdagases) با تیرداد به سازش رسیدند و فرمانبردار او شدند. اشراف و خاندان‌هایی که مناصب و پایگاه‌های خود را در دوره اردوان دوم از دست داده بودند با حمایت از تیرداد درصدد بازیابی امتیازهای خود بودند. تاسیتوس از افزایش قدرت و نفوذ آبداس در این زمان خبر می‌دهد و اینکه او از مشاوران بلندپایه دربار تیرداد شد (Tacitus 2004: 186; Tacitus 2004: 186). دویوز (۱۳۵-۱۳۷؛ پیگولوسکایا ۱۳۶۷: ۹۶). هنگامی که تیرداد مشغول بررسی روزی بود تا پادشاهی خود را آن روز آغاز کند، نامه‌هایی از سوی دو تن از بزرگان اشکانی به نام فرهاد و هیرون دریافت کرد که از وی می‌خواستند تا روز تاجگذاری خود را به تأخیر اندازد. فرهاد و هیرون از فرصت بهره بردند و با فرستادن پیک‌هایی به سوی اردوان فرمانبرداری خود را نشان دادند و از اردوان خواستند که از هیرکانیا به سوی تختگاه آید و تاج و تخت شهریاری را پس بگیرد. اما آمدن فرهاد و هیرون به تأخیر افتاد و یکی از افراد خاندان سورن در حضور بزرگانی که در بارگاه پادشاه جمع شده بودند، تاج شاهی را بر سر تیرداد گذاشت (Tacitus 2004: 189; پیگولوسکایا ۱۳۶۷: ۹۵؛ دویوز ۱۳۶۷: ۱۳۷). در این دودستگی‌ها میان اشراف و بزرگان که عامل اصلی ستیزه‌ها و کشاکش‌ها در این برهه زمانی شد، اردوان نیز از تخت و تاج پادشاهی چشم‌پوشید و آماده جنگ با تیرداد شد. او با کمک جنگاورانی از داهه‌ها، به قلمرو تیرداد حمله کرد و تیرداد پس از شکست به روم

گریخت (Tacitus 2004: 190-191؛ ولسکی ۱۳۸۳: ۱۸۰). پس از این رخدادها، اردوان به دنبال سازش با روم بود و برای رسیدن به این هدف، پسرش داریوش را به‌عنوان گروگان پیش تیبریوس امپراتور روم فرستاد. به باور ولسکی، اردوان می‌خواست دست اشراف را از دخالت در مسأله جانشینی کوتاه کند (همان: ۱۸۱). اشرافی که مخالف اردوان بودند، بار دیگر فردی به نام کیناموس را پادشاه خواندند. شهریار اشکانی به ایزاتس^۲ حاکم آدیابن^۳ پناه برد و با حمایت و میانجی‌گری او با کیناموس صلح کرد و خود کیناموس تاج را بر سر اردوان نهاد و از پادشاهی کناره گرفت. شاهنشاه اشکانی در سال‌های پایانی فرمانروایی‌اش، با شورش سلوکیه مواجه شد که این شورش بعدها توسط وردان یکم (۳۹-۴۵ م.) سرکوب شد و اردوان دوم پس از یک دوره پادشاهی پرفراز و نشیب در حدود سال ۳۸ میلادی درگذشت.

۴. نتیجه‌گیری

آر شک با کمک قبایل پرنی بر ساتراپی پارت که تحت فرمانروایی سلوکیان (۶۴-۳۱۲ پ. م.) بود، چیره شد و پس از شکست سلوکیان و با تصرف سرزمین‌های دیگر، شاهنشاهی اشکانی (۲۴۷ پ. م. — ۲۲۴ م.) را بنیان نهاد. قدرت اشکانیان در آغاز متکی به نیروهای قبیله‌ای بود که با گذشت زمان و پس از فتوحات اولیه، در قالب خاندان‌های قبیله‌ای در ساختار سیاسی فرمانروایی اشکانیان جای گرفت و چارچوب اشرافیت بعدی اشکانیان را تشکیل دادند. با گسترش قلمرو اشکانیان، دستگاه پادشاهی ناگزیر بود برای اداره سازمان‌ها و تشکیلات نوین و منسجم اداری، اشراف و بزرگان را به‌کار گیرد. هم از این هنگام، حضور اشراف و بزرگان در دستگاه حکومتی اشکانیان پُرنرنگ‌تر شد. در سال‌های آغاز شاهنشاهی اشکانی و در اوج فرمانروایی آنها، دو عامل اصلی حکومت یعنی پادشاهی و اشرافیت در همکاری با یکدیگر بودند و قدرت شاهنشاه به مراتب بر قدرت اشراف و بلندپایگان برتری داشت. با تصرف سرزمین‌های مختلف، اشراف و خاندان‌های بزرگ به املاک وسیعی دست یافتند که به‌عنوان پاداش در ازای خدمات جنگی از شاهنشاه دریافت می‌کردند. وجود املاک وسیع و حقوق و اختیارهای این خاندان‌ها باعث افزایش قدرت آنها

شد و در نتیجه مناسبات آن‌ها با پادشاهان شکل دیگری به خود گرفت. برخی از منابع به نقش و جایگاه اشراف و انجمن‌های مشورتی در گزینش شاه و یا خلع وی از سلطنت اشاره کرده‌اند. افزایش قدرت این گروه‌ها باعث شد در دوران گسیختگی دستگاه پادشاهی، در مسئله جانشینی شاهزادگان، از نفوذ خویش برای انتخاب شاهنشاه بعدی استفاده کنند. مداخله آنها در مسئله جانشینی، دوره‌ای از ستیزها و کشاکش‌ها را در شاهنشاهی اشکانی به وجود آورد و فرصتی را به امپراتوری روم داد تا با حمایت از اشراف، از نامزدهای موردنظر خود برای رسیدن به پادشاهی حمایت کند. اگرچه شواهدی مبنی بر نقش اشراف در انتخاب پادشاهان اشکانی می‌بینیم، اما از سوی دیگر، آگاهی‌های تاریخی نشان می‌دهند هنگامی که شاهنشاه نیرومندی بر تخت سلطنت تکیه می‌زد، می‌توانست با کمال خودکامگی فرمانروایی کند. همچنین باید به برخی شواهد تاریخی در اعمال نفوذ شاه و نادیده انگاشتن سنت‌های کهن نیز اشاره کرد چنانکه ژوستن از تصمیم فرهاد یکم در کنار نهادن سنت ارشد زادگی و گزینش برادر کوچکترش به ولیعهدی یاد کرده است.

کتابنامه

- بروسیوس، ماریا (۱۳۸۸)، *ایران باستان*، ترجمه عیسی عبدی، تهران: ماهی.
- بیوار، ا. د. هـ (۱۳۸۹)، «تاریخ سیاسی ایران در دوره اشکانیان»، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی، پژوهش دانشگاه کیمبریج، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، ج ۳، قسمت اول، تهران: امیرکبیر، صص ۲۰۰-۱۲۳.
- پلوتارک (۱۳۴۶)، *حیات مردان نامی*، ترجمه رضا مشایخی، ج ۳، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- پیگولو سکایا، نینا ویکتوریا (۱۳۶۷)، *شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان*، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران: علمی و فرهنگی.
- جلیلیان، شهرام (۱۳۹۷)، «ستیز و سازش اهل البیوتات و بزرگان با پادشاه در دوره ساسانیان (از خیزش ساسانیان تا پادشاهی قباد یکم)»، *فصلنامه پژوهش و فناوری دانشگاه اصفهان*، سال پنجاه و چهارم، دوره جدید، سال دهم، شماره اول و پیاپی ۳۷، صص ۲۰۳-۲۲۷.

نقش اشراف در عزل و نصب پادشاهان..... ۴۵

خان‌مرادی، مژگان (۱۳۹۶)، «زنان خاندان سلطنتی در دوره اشکانیان»، *فصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ اسلام و ایران، دانشگاه الزهراء (س)*، سال بیست‌وهفتم، دوره جدید، شماره ۳۶، پیاپی ۱۲۶، صص ۴۰-۶۰.

دوبواز، نیدسون (۱۳۴۲)، *تاریخ سیاسی پارت*، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران: کتابخانه ابن‌سینا.

دیاکونف، میخائیل میخائیلوویچ (۱۳۷۸)، *اشکانیان*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: پیام.
زرین‌کوب، روزبه و فرشید نادری (۱۳۹۳)، «اشکانیان و سنت‌های کهن ایرانی: پابندی یا عدم تقید اشکانیان به سنت‌ها و موارث فرهنگی ایران»، *جستارهای تاریخی*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال پنجم، شماره دوم، پاییز و زمستان، صص ۴۱-۶۳.

شکوری‌فر، ملیحه و سیروس نصراله‌زاده (۱۳۹۵)، «پیگیری سنت‌های ایرانی در سکه‌های اشکانی»، *جستارهای تاریخی*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال هفتم، شماره اول، بهار و تابستان، صص ۲۱-۴۵.

شپیمان، کلاوس (۱۳۸۴)، *مبانی تاریخ پارتیان*، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران: فرزانه‌روز.
عریان، سعید، *راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه (پهلوی- پارتی)*، تهران: سازمان فرهنگی، ۱۳۸۶.

فرای، ریچارد نلسون (۱۳۸۶)، *میراث باستانی ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی.

فرای، ریچارد نلسون (۱۳۸۹)، «تاریخ سیاسی ایران در دوره ساسانیان»، *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی*، پژوهش‌گاه دانش‌گاه کیمبریج، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، ج ۳، قسمت اول، تهران: امیرکبیر، صص ۲۱۷-۲۷۶.

کالج، مالکوم (۱۳۸۸)، *اشکانیان (پارتیان)*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: هیرمند.
کریستن سن، آرتور امانوئل (۱۳۷۴)، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب.

گوتشمید، آلفردمن (۱۳۷۹)، *تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان*، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران: ققنوس.

لوکونین، ولادیمیر گریگوریوویچ (۱۳۸۹)، «نهادهای سیاسی، اجتماعی و اداری، مالیات‌ها و دادوستد»، *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی*، پژوهش دانشگاه کمبریج، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، جلد ۳، قسمت اول، تهران: امیرکبیر، صص ۷۱-۱۴۸.

نادری، فرشید (۱۳۹۷)، «مبانی و ریشه‌های مشروعیت شاه در دوره اشکانی»، *فصلنامه علمی-پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)*، سال بیست‌وهشتم، دوره جدید، شماره ۳۹، پیاپی ۱۲۹، پاییز، صص ۱۰۷-۱۳۱.

ولسکی، یوزف (۱۳۸۳)، *شاهنشاهی اشکانی*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
ویدن‌گرن، گنو (۱۳۹۱)، *فتودالیزم در ایران باستان*، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران: کتاب‌آمه.

ویسهوفر، یوزف (۱۳۷۸)، *ایران باستان (از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۶۵۰ پس از میلاد)*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.

ویسهوفر، یوزف (۱۳۸۸)، *ایرانیان، یونانیان و رومیان: نگاهی به دادوستد فرهنگی میان ایران و یونان و روم*، ترجمه جمشید ارجمند، تهران: فرزانه‌روز.

یارشاطر، احسان (۱۳۸۹)، «پیشگفتار»، *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی*، پژوهش دانشگاه کمبریج، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، جلد ۳، قسمت اول، تهران: امیرکبیر، صص ۱-۸۵.

Cassius. Dio (1957), *Dio's Roman History*. with English Translation by Earnest Cary. on the Basis of Herbert Baldwin. London. William Heinemann, Cambridge. Massachusetts. Harvard University press.

Dabrowa. Edward (2013), "The parthian Aristocracy: Its social position and political Activity", *parthica*, 15. pp. 53-62.

Dabrowa. Edward (2017), "Tacitus on the Parthian", *Electrum*, Vol. 24. pp. 171-189.

- Deblois, Francois and Willem Vogelsang. (1993), "Dahea II. the people", *Encyclopaedia Iranica*. Edited by Ehsan Yarshater, Mazda Publisher. Costamesa, California. Vol. VI, pp . 581-582.
- Fry. N. R, (1985), "Andragoras", *Encyclopaedia Iranica*. Vol. II. edited by Ehsan yarshater . Routledge kegan paul. London. Boston and Henely. P. 26.
- Gignoux. Philippe (1993), "Court and courties II. in the Parthian and sassanian periods". *Encyclopaedia Iranica*. Vol. VI, California. Pp. 359-361.
- Harmatta. János, (1957), "the Parthian Parchment from Dura-Europos", *Akademiai Kiado*. pp. 30-47.
- Josephus. Flavius (1934), *Antiquities of the Jews*, translated by William Whiston. Brigham Yong University, New York.
- Justinus. Marcus Juniannus (1994), *Epitome of the philippic History of pompeius Trogus*, Translated by J. C. Yardley, with Introduction and Explanatory Notes by R. Develine, The American philological Associal Resourcess, scholars Atlanta. Ga.
- Lecoq. P, (1986), "Aprana", *Encyclopaedia Iranica*. Vol. II. Edited by Ehsan Yarshater. Routledge Kegan Paul. London. Boston and Henely. p. 151.
- Neusner. Jacob (1963), "Parthian political Ideology", *Iranica Antiqua*, 30. pp. 60-66.
- Schippmann. Klaus (1986 a), "Arsacid II .the Arsacid Dynasty", *Encyclopaedia Iranica*. Vol. II . Edited by Ehsan yarshater . Routledge kegan paul. London. Boston and Henely. pp . 525-536.
- Schippmann. Klaus (1986 b), "Artabanus" , *Encyclopaedia Iranica* . Vol . II . Edited by Ehsan yarshater . Routledge kegan paul . London . Boston and Henely. pp. 647-650.
- Shaki . Mansour (1991), "class system III . In the Parthian and sasanian periods", *Encyclopaedia Iranica*. Vol. V, California , 6. pp. 652-658.
- Strabo (1928), *The Geography of Strabo*, With an English Translation by Horace Leonard Jones London, William Heinemann, cambridge, Massachusett. Horvard university press.
- Strugnell. Emma (2008), "The musa, Roman Queen of parthia ", *Iranica Antiqua*, 43. pp .275-298.
- Tacitus. Cornelius (2004), *The Annals*. translated with Introduction and Notes by A. J. Woodman, Hackett publishing compang. Inc, Indianapolis/ combridge.

- Wiesehöfer. Jozef (1996), "King of kings and philhellen kingship in Arsacid Iran", In p. Bilde. T. Engberg- pedersen . Aspects of Hellenistic king ship, *Aarhus*. pp. 55-66.
- Wolski. Jozef (1965), "Le rôle et L'importance des Mercenaires dans L'état parthe , *Iranica Antique*, 5. 1965.pp. 103-115.
- Wolski. Jozef (1967), "L'aristocratie parthe et les commencements du Féodalisme en Iran", *Iranica Antique*, 7. pp. 134-144.
- Wolski. Jozef (1981), "L'aristocratie foncière et L'organisation de L'arme parthe", *Kilo*. 63. pp. 105-112.

پی‌نوشت‌ها

۱. مهرآبادی، میترا، *خانان‌های حکومتگر ایران باستان*، تهران: فتحی، ۱۳۷۲
۲. Dabrowa. Edward (2013), "The parthian Aristocracy: Its social position and political Activity", *parthica* , 15. pp. 53-62.
۳. Wolski. Jozef (1981), "L'aristocratie foncière et L'organisation de L'arme parthe", *Kilo*. 63. pp. 10-112
۴. Wolski. Jozef (1967), "L'aristocratie parthe et les commencements du Féodalisme en Iran", *Iranica Antique*, 7. pp. 134-144
۵. ایمان‌پور، محمدتقی و نجم‌الدین گیلانی، «نقش خاندان‌های کهن در فرازوفروود سلسله‌های ایران باستان»، پژوهش‌های تاریخی (علمی، پژوهشی)، دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه اصفهان، دوره جدید، سال دوم، شماره سوم (پیاپی ۷)، پاییز ۱۳۸۹. صص ۵۶-۴۱.
۶. برای آگاهی‌های بیشتر درباره کتیبه‌های ساسانی که به اشراف اشاره دارند نک: سنگ‌نوشته شاپور یکم در کعبه زرتشت (Škz)، سنگ‌نوشته شاپور در حاجی‌آباد (ŠH)، سنگ‌نوشته نرسی در پایکولی (Npi). در خصوص متن کتیبه‌ها نگاه شود به سعید عریان، *راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه (پهلوی- پارتی)*، تهران: سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۸۲؛ داریوش اکبرزاده، *کتیبه‌های پهلوی*، تهران: پازینه، ۱۳۸۱.
۷. جایگاه دقیق و گستره ایالت استائنه را به دشواری می‌توان مشخص کرد و حدود جغرافیایی آن، مورد اختلاف پژوهشگران است؛ اما در کل تصور می‌شود که این استان در جنوب پارتیه‌نه و در امتداد دره آترک گسترده بود (شپیمان، *مبانی تاریخ پارتیان*، ص ۱۹).

^۸ . شهری است در ایالت استائنه که گهگاه در پژوهش‌های امروزی، جایگاه آن در مکان‌های بسیار دور از هم حدس زده می‌شود: یکی آن را در غرب گنبد کاووس، دیگری در دره اترک، در نزدیکی شهر فوچان امروزی و حتی در کوهستان کپه‌داغ جستجو می‌کنند (همان، ص ۱۸).

^۹ . ساتراپ پارت و هیرکانیا در روزگار سلوکیان بود. آگاهی‌های ما درباره وی بیشتر مبتنی بر سکه‌های او است. آندراگوراس در حدود سال ۲۴۵ پ. م. علیه آنتیوخوس دوم، پادشاه سلوکی شورش کرد. اما اندکی پس از آن در مبارزه با آرشک، رهبر قبیله پرنی‌ها، از بین رفت. برای آگاهی بیشتر بنگرید به:

Fry. N. R, (1985), "Andragoras", *Encyclopaedia Iranica*. Vol. II. edited by Ehsan yarshater. Routledge kegan paul. London. Boston and Henely. p. 26.

^{۱۰} . درباره ایران‌گرایی اشکانیان بنگرید به: ولسکی ۱۳۸۳: ۱۱۱-۱۳۹؛ زرین‌کوب و نادری ۱۳۹۳: ۶۳-۴۱؛ شکوری‌فر و نصرالله‌زاده ۱۳۹۵: ۲۱-۴۵.

^{۱۱} . برای دیدن ادعای اردوان دوم، در خصوص استرداد سرزمین‌های سابق هخامنشیان، بنگرید به: زرین‌کوب و نادری ۱۳۹۳: ۴۱-۶۳.

^{۱۲} . فرمانروای آدیابن و پسر مونوباز یکم

^{۱۳} . ناحیه‌ای است که در مرزهای کنونی ایران، عراق و ترکیه جای می‌گرفت. از شرق تا دریاچه ارومیه امتداد داشت و رودهای زاب کوچک، زاب بزرگ و دجله از سه طرف آن را در بر می‌گرفتند. آدیابن به پایتختی اربیل بخشی از امپراتوری آشور بود که با برآمدن اشکانیان، به یکی از دولت‌های دست‌نشانده این شاهنشاهی تبدیل شد. برای آگاهی بیشتر بنگرید به:

Sellwood. David (1983), "Adiabene". *Encyclopaedia Iranica*. Edited by Ehsan yarshater, Routledge kegan paul. Vol. I, pp. 456-459.